

راه طولانی سوسیالیسم در مصر

فاطمه مسجدی و بابک مینا در گفتگو با **عاطف سعید**



وضعیت طبقه‌ی کارگر و بی‌عدالتی‌های نظم سرمایه‌داری در آغاز مهم‌ترین دلمشغولی جنبش سیاسی چپ در سراسر جهان بود. اما به تدریج در قرن بیستم موضوعات جدیدی در چپ غربی مطرح شد: مسئله‌ی زنان، حقوق اقلیت‌های جنسی، مسئله‌ی نژاد و ستم نژادی و همچنین سلطه‌ی فرهنگی تمدن غربی بر مابقی جهان. چرخشی «فرهنگی» در جنبش چپ از حدود دهه‌ی شصت میلادی آغاز شد و خصوصاً در جهان انگلیسی‌زبان و در دانشگاه‌های آمریکای شمالی بسیار پرورده شد. در خاورمیانه وضعیت برای جنبش چپ تا حدی متفاوت بود. از یک سو سنت ستبر استبداد سیاسی اجازه‌ی فعالیت آزادانه به احزاب و گروه‌های چپ نمی‌داد و از طرفی دیگر برآمدن اسلام سیاسی، چپ را با چالشی جدی مواجه کرد. اسلام سیاسی نیز در آغاز خود را حامی مستضعفان جلوه داد و از این نظر جنبش‌های چپ گرا را با دوراهی خطرناکی مواجه کرد: آیا باید با مستضعف‌پروری کنار بیاییم و آن را بستانیم یا در برابر آن بایستیم؟ آیا گرایش اسلام سیاسی به محرومان مزدهی «سوسیالیسمی در حال تولد» را می‌دهد یا یکسره سیاستی نوین و مجزا از آرمان‌های سوسیالیستی است؟

در سلسله گفتگوهایی کوشیده‌ایم پرسش‌هایی کم‌وبیش مشترک را با فعالان و روشنفکران چپ در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا در میان بگذاریم: آیا چپ در این منطقه توانسته است اندیشه و سیاست خود را بازسازی کند؟ در برابر اسلام سیاسی چه موضعی گرفته و می‌گیرد؟ چه رویکردی به عدالت اجتماعی

دارد؟ در دهه‌های اخیر مفهوم نولیبرالیسم و بازسازی سرمایه‌داری در کانون توجهات چپ جهانی بوده است. نسبت چپ خاورمیانه با سرمایه‌داری و بازسازی آن چیست؟ در کشورهای این منطقه از یکسو با نظم اقتصادی نسبتاً خشن و ناعادلانه‌ای مواجه‌ایم و از سوی دیگر توسعه، تمنای جمعی ملت‌های مسلمان بوده و هست. با افول مدل‌های سوسیالیستی توسعه و تسلط الگوهای نولیبرال چپ بیش از پیش در برابر گسترش و نفوذ سرمایه‌داری منفعل شده است. فعالان و روشنفکران چپ در منطقه‌ی ما به این انفعال و به این وضعیت چگونه می‌نگرند؟

* * *

چپ در مصر، یعنی در قلب جهان عرب، فرازونشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته و به‌ویژه پس از سقوط مبارک، به دوره‌ی جدیدی از حیات خود وارد شده است. درباره‌ی سوسیالیسم مصری با عاطف سعید، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه ایلینوی در شیکاگو، گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

«حزب کمونیست مصر» در سال 1921 تأسیس شد. این حزب بارها سرکوب شد اما دوباره توانست خود را سازمان دهد. ممکن است تصویری کلی از تاریخ این حزب را برای ما ترسیم کنید؟

تحلیل‌های بسیاری در مورد ظهور اولین موج کمونیسم در مصر وجود دارد. بله، اولین حزب در سال 1921 تأسیس شد. اما قبل از آن، از سال 1918، محافل سوسیالیستی فراوانی در مصر وجود داشت. این حزب را آنارشویست‌هایی مانند ژوزف روزنتال (1867-1927)، تحول‌خواهانی مثل سلامت موسی (1887-1958) و مارکسیست‌هایی همچون آنتون مارون تشکیل دادند. این حزب پس از مدتی در دسامبر 1922، نام خود را به حزب کمونیست تغییر داد. این حزب نقش مهمی در سازمان‌دهی کارگران در دهه‌ی 1920 داشت. اما در سال 1924، حکومت بسیاری از رهبران آن را دستگیر کرد.

در دهه‌ی 1940، تشکل جدیدی که در واقع جانشین حزب بود، به‌عنوان دومین جنبش کمونیستی مصر پدید آمد. یکی دیگر از احزاب برجسته، حزب جدید «کمونیست متحد» بود که در سال 1955 در حزب جمال عبدالناصر مستحیل شد. حزب کمونیست مصر در سال 1975 متحول شد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

نقش کمونیست‌ها در کودتای سال 1952 ناصر چه بود؟ نگاه آنها به خود ناصر و جنبش ملی‌گرایی عربی چه بود؟

هیچ سند معتبری درباره‌ی این موضوع وجود ندارد. اما بسیاری از اسناد و مدارک تأیید می‌کنند که عامل اصلی کودتا، افسر کمونیستی به نام یوسف صدیق، پیش از آن همراه با ناصر از اعضای سازمان افسران آزاد بود. بعضی از افسران آزاد، از جمله حسین الشافعی، اسلام‌گرا بودند. ناصر پیش‌تر با اخوان المسلمین همکاری داشت - تا 26 اکتبر 1954، وقتی که هنگام سخنرانی در اسکندریه به مناسبت خروج بریتانیا از مصر هدف سوءقصد نافرجام یکی از اعضای اخوان المسلمین قرار گرفت. پس از آن بود که ناصر، هم کمونیست‌ها و هم اسلام‌گرایان را به زندان انداخت. ناصر و افسران آزاد با هر نوع سازمان‌دهی مستقل صنفی برخوردی بسیار خشن داشتند.

در کمتر از دو ماه، اعتصابی در کافرالودار، نزدیک اسکندریه، صورت گرفت. پس از آن حکومت جدید رهبران اعتصاب را دستگیر و پس از برگزاری یک دادگاه نظامی آنها را اعدام کرد.

ناصر دوست نداشت که غیر از خودش کسی با شوروی در ارتباط باشد. رفتار او به‌عنوان طرفدار سوسیالیسم عربی، سوسیالیسمی از بالا به پایین که بیش از هر چیز با ایده‌ی وحدت جهان عرب و حتی جهان اسلام سازگار است، با کمونیست‌ها بسیار خصمانه بود.

یکی از نمونه‌های این خصومت قتل عطیه الشافی، نویسنده و نظریه‌پرداز مهم کمونیست مصری، در سال 1960 در زندان بود. ناصر هرگز آزار و شکنجه‌ی کمونیست‌ها را متوقف نکرد تا این‌که پس از سال 1960، متحدانش، مارشال تیتو (رهبر یوگسلاوی) و نیکیتا خروشچف (رهبر اتحاد جماهیر شوروی) از او انتقاد کردند و خواستند تا کمی از فشار بر کمونیست‌ها کم کند.

حزب کمونیست مصر و دیگر کمونیست‌ها در ابتدای حکومت جدید، با آن همدل بودند چون تنها دو ماه پس از کودتا، ناصر و افسران آزاد حکمی برای اصلاحات ارضی صادر کردند که بر اساس آن، انحصار اراضی محدود و زمین‌ها به کشاورزان فقیر مصری واگذار می‌شد. این کار علاوه بر محبوبیت ملی ناصر سبب شد تا سوسیالیست‌های مصر باور کنند که او واقعاً سوسیالیست است. در پی آزار و شکنجه و حبس بسیاری از اعضای حزب کمونیست، این حزب در سال 1955 منحل شد. بعضی از اعضا آزاد شدند و به حزب ناصر پیوستند. این یکی از اشتباهات مهلک در تاریخ کمونیسم مصر بود. آنها بر اساس تحلیل خود در مورد تقدم مسئله‌ی ملی بر مسئله‌ی اجتماعی، ناصر را یک سوسیالیست یا سوسیالیستی نوپا می‌شمردند، به‌ویژه با توجه به سخنان ضد امپریالیستی ناصر و برنامه‌ی ملی‌شدنی که پی گرفته بود. آنها کنترل ارتش بر دولت، تحمیل سوسیالیسم از بالا به پایین، کنترل دولت و دیوان‌سالاری اتحادیه‌های کارگری و خصومت با کارگران را نمی‌دیدند. سال‌ها طول کشید تا در اوایل دهه‌ی 1980، در دورانی که احزاب مهم کم‌تعداد بودند، احزاب سوسیالیست جدیدی مانند «حزب کارگران» و همچنین گروه‌های تروتسکیست، تحلیلی انتقادی از حکومت ناصر و ماهیت سرمایه‌داری دولتی آن ارائه دهند.

یکی از موضوعاتی که چپ‌ها را در مصر و کشورهای عربی معمولاً به دو بخش تقسیم کرده است مسئله‌ی فلسطین است. موضع مارکسیست‌های مصری در این باره چه بوده است؟ منظورم از زمان تشکیل دولت اسرائیل تا جنگ شش‌روزه است.

من فکر نمی‌کنم که آرمان فلسطین عامل تفرقه باشد بلکه در واقع به‌نوعی، عامل اتحاد بوده است. اتحاد نه به‌معنای مجبورکردن چپ سوسیالیست برای تبدیل‌شدن به یک حزب. اما همیشه بر سر موضوع فلسطین اتفاق نظر وجود داشته است. البته مسئله‌ی تنش‌زای اصلی، معنای حمایت از فلسطین یا افشای ماهیت استعماری صهیونیسم سیاسی است.

در واقع، انقلاب مصر در سال 2011 با مبارزات همبستگی با انتفاضه‌ی دوم فلسطین در سال 2000 آغاز شده بود. امواج اعتراضی بسیاری پس از آن به راه افتاد. در سال 2003، اعتراضات عمده‌ای علیه جنگ با عراق صورت گرفت. وقتی حکومت مبارک معترضان را در سال‌های 2000 و 2003 سرکوب کرد، فعالان سوسیالیست دریافتند که مسئله‌ی ملی را از همبستگی با فلسطینی‌ها، مبارزه با امپریالیسم و مخالفت با جنگ نمی‌توان جدا کرد. ائتلاف دموکراسی‌خواهی در اواخر سال 2004 تشکیل شد. سوسیالیست‌های مصر «همیشه از این شعار استفاده می‌کنند: «راه آزادی قدس از قاهره، دمشق و... آغاز می‌شود»

بسیاری از نحل‌های سوسیالیستی مصر، تحلیل‌های مهمی درباره‌ی ماهیت صهیونیسم و علیه «به‌اصطلاح صلح»، یعنی راه‌حل‌های ارائه‌شده از سوی امپریالیسم، ارائه دادند. بخش عمده‌ای از این تحلیل‌ها شامل بحث درباره‌ی ماهیت استعماری صهیونیسم سیاسی و نقش بسیاری از حکومت‌های عربی، نه‌تنها سادات، بعد از سال 1979 در هم‌دستی با امپریالیسم و صهیونیسم بود.

در سال 1972، حکومت سادات برای مبارزه با کمونیست‌ها و ناصریست‌ها در دانشگاه‌های مصر، اسلام‌گرایان سیاسی را مسلح کرد.

افزون بر این، سوسیالیست‌های مصر درباره‌ی مسئله‌ی فلسطین همواره فعال بوده‌اند. برای مثال، در سال 1945 یک هیئت مصری از سوی اتحادیه‌های کارگری در کنفرانس فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری در پاریس شرکت کرد. در آن کنفرانس، این هیئت بر ماهیت استعماری صهیونیسم و اتحادیه‌ی سراسری کارگران یهودی و فدراسیون کار اسرائیل تأکید کرد. هیئت مصری همچنین با دعوت از فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری، خواهان آزادی فلسطین شد.

احمد صدیق سعد، نویسنده‌ی کمونیست مصری، در سال 1947 کتاب مهمی با عنوان **فلسطین در چنگ استعمار** نوشت. در این کتاب، سعد از جمله گفت که صهیونیسم سیاسی، همکار و وارث استعمار انگلستان در فلسطین است.

کمونیست‌ها حتی در سال 1956، پس از آن‌که ناصر کانال سوئز را ملی کرد، برای جلوگیری از حمله‌ی اسرائیل، بریتانیا و فرانسه به اردوگاه‌های نظامی، به منطقه‌ی کانال سوئز رفتند.

اما واقعاً نمی‌توانم آنچه را از سال 1967 اتفاق افتاده، خلاصه کنم و در فرصتی کوتاه شرح دهم. سوسیالیست‌ها همیشه روش‌های مختلفی برای هم‌گرایی داشته‌اند و روابط رژیم‌ها را با امپریالیسم افشا کرده‌اند. سادات برای ایجاد صلح به تبلیغات ضد فلسطینی تکیه کرد. اما مصری‌ها و سوسیالیست‌ها همیشه مبارزه کرده‌اند و بهایی گزاف پرداخته‌اند.

پس از شکست مصر در جنگ شش‌روزه، چپ برای دوره‌ای کوتاه - تا پیش از قدرت‌گرفتن اسلام‌گرایان - تا حدی قوی شد. به نظر شما چرا چپ‌ها نتوانستند در نهایت تسلط پیدا کنند و بازی را به اسلام‌گرایان باختند؟

بسیاری از دانشجویان سوسیالیست از فعالانی بودند که جنبش‌های دانشجویی سال 1972 علیه سادات را رهبری کردند. هدف آنها طلب دموکراسی و شفافیت و نیز تحت فشار قرار دادن سادات برای جنگ با اسرائیل و آزادسازی سینا بود که در سال 1967 اشغال شده بود. در واقع در سال 1968 دانشجویان و کارگران در اعتراض به محاکمه‌های فرمایشی رهبران نظامی مسئول شکست در جنگ سال 1967، تظاهرات بزرگی علیه ناصر برپا کردند.

بسیاری از این دانشجویان و سوسیالیست‌ها در ابتدا به رژیم ناصر اعتقاد داشتند اما بسیاری از آنها بعدها فهمیدند که انحلال حزب در سال 1955 اشتباهی بزرگ بود. در نتیجه حزب ناصر را ترک کردند؛ حزبی که از سال 1966 «اتحادیه‌ی سوسیالیستی عرب» نامیده می‌شود.

در سال 1972، حکومت سادات برای مبارزه با کمونیست‌ها و ناصریست‌ها در دانشگاه‌های مصر، اسلام‌گرایان سیاسی را مسلح کرد.

من می‌پذیرم که جنبش‌های کمونیستی از نظر سازمانی در آن زمان ضعیف بودند زیرا در دوران ناصر و سادات تا سال 1976، مصر دارای نظام تک‌حزبی بود و هیچ حزب سوسیالیستی عمده‌ای در آن زمان وجود نداشت.

فقط گروه‌های کوچک دانشجویی در دانشگاه‌ها فعال بودند. نفوذ سوسیالیست‌ها اما زیاد بود چون اکثر رهبران جنبش‌های دانشجویی، سوسیالیست بودند. می‌توانم بگویم که چپ سوسیالیست به‌رغم سازمان‌دهی ضعیف، دوباره در جامعه ظاهر شد.

حزب کمونیست مصر در سال 1975 دوباره تأسیس شد.

در سال 1975 نیز اعتصاب بزرگی توسط کارگران نساجی محله در دلتای مصر آغاز شد. رژیم سادات هفت کارگر را کُشت و هزاران نفر از کارگران و مردم را دستگیر کرد.

بنابراین، اعتبار دادن به اسلام‌گرایان در اینجا منصفانه نیست زیرا این سادات بود که آنان را مجهز کرد.

همچنین سادات در آن زمان شروع به برقراری رابطه با آمریکا کرد؛ رابطه‌ای که پس از جنگ 1973 آشکار شد. در سال 1972 سادات متخصصان شوروی را که از زمان ناصر در مصر بودند، از کشور اخراج کرد. در چنین شرایطی بود که سادات شروع به استفاده از گفتمان‌های پوپولیستی مذهبی کرد؛ گفتمانی که تا زمان مرگش در سال 1981 بیش از پیش در سیاست او مورد توجه قرار گرفت. یکی از پیامدهای این گفتمان این بود که اسلام‌گرایان به کار در دانشگاه‌ها و استفاده از مساجد و روستاها برای بسیج مذهبی ترغیب شدند.

سادات تا زمانی که جهادی‌ها او را در سال 1981 ترور کردند، از اسلام‌گرایان برای مبارزه با کمونیسم حمایت می‌کرد. بسیاری از کمونیست‌ها دستگیر شدند و چند هفته قبل از ترور، سادات بسیاری از روشن‌فکران، از جمله بسیاری از سوسیالیست‌ها، را دستگیر کرد. سوسیالیست‌ها و کارگران در ژانویه 1977 علیه اولین تلاش برای اجرای سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول در مصر، قیام‌نان را رهبری کردند. سادات بسیاری از سوسیالیست‌ها، از جمله برخی از اعضای «حزب تاگامو» را که در آن زمان منتقد سادات بود، دستگیر کرد.

اینها دلایل ضعف چپ سوسیالیست در دهه‌ی 1970 هستند. نه تنها سازمان‌هایی که در کنار حزب کمونیست تازه تأسیس حضور داشتند سازمان‌هایی کوچک بودند بلکه بخشی دیگر از مشکل به این موضوع برمی‌گشت که حزب کمونیست و دیگران هنوز تحت تأثیر سوسیالیسم استالینیستی بودند. مسئله‌ی ملی همواره نسبت به سوسیالیسم و مفهوم طبقه اولویت داشته است.

در سال 1979 سادات در میان موجی از اعتراضات، توافق‌نامه‌ی صلح با اسرائیل را امضا کرد.

بحثی کلاسیک وجود دارد درباره‌ی انطباق یا عدم انطباق مارکسیسم و اندیشه‌ی رادیکال چپ با فرهنگ و ارزش‌های اسلامی. مثلاً برنارد لوئیس عقیده دارد که ایدئولوژی کمونیسم با ارزش‌های تمدن اسلامی همخوان است. به نظر شما چه نسبتی میان این دو وجود دارد؟ آیا غرب‌ستیزی کمونیستی گاهی به غرب‌ستیزی اسلام‌گرایان نزدیک نمی‌شود؟

من بحث در مورد نقاط مشترک را درک می‌کنم. برخی می‌توانند استدلال کنند که اسلام‌گرایی و مارکسیسم از نظر ایدئولوژی‌های انترناسیونالیستی وجه اشتراک دارند. همچنین ممکن است هر دو تمایلات تمامیت‌خواهانه داشته باشند. اما انواع پیچیده‌ی اسلام‌گرایی و مارکسیسم در منطقه، یا دست‌کم در مصر،

باعث می‌شود که هرگونه بحث در مورد اشتراکات بیهوده باشد. اسلام‌گرایان تا وقتی در قدرت نیستند در مورد قربانیان و ظلم صحبت می‌کنند و به خدا ارجاع می‌دهند و از اصلاح حرف می‌زنند؛ چیزی که می‌تواند به آنها چهره‌ای آزادی‌خواه ببخشد. اما حقیقت این است که آنها به تمام معنی از حیث دشمنی با اقلیت‌ها در جهان پیشتانزد.

سادات تا زمانی که جهادی‌ها او را در سال 1981 ترور کردند، از اسلام‌گرایان برای مبارزه با کمونیسم حمایت می‌کرد.

حتی اگر بپذیریم که آرمان اسلام‌گرایی به‌معنای اسلام سیاسی‌رهایی است، صرف‌نظر از منسوخ‌بودن این ادعا، این به‌اصطلاح رهایی بر اساس نوعی الگوی از بالا به پایین است که با سازمان‌دهی مردم سازگاری ندارد. مارکسیسم به‌معنای رهایی طبقه‌ی کارگر و رهایی از پایین به بالا و انقلاب است اما اسلام‌گرایی اعتقادی به انقلاب ندارد. مورد ایران استثنا است. انقلاب ایران شاید به اندازه‌ای که همه گمان می‌کنند در آغاز اسلامی نبود.

برنارد لوئیس و نظایر او شرق‌شناس‌اند اما ممکن است درباره‌ی اسلام‌گرایی و مارکسیسم در منطقه دانش کافی نداشته باشند. به گمان آنها اسلام‌گرایی و مارکسیسم، به‌عنوان نوعی ایدئولوژی، جدا از مبارزه‌ی اجتماعی و درگیری اجتماعی مطرح‌اند.

علاوه بر این، باید تأکید کنم که بسیاری از تحلیل‌های غربی‌ها در مورد اسلام و مارکسیسم در منطقه نادرست است. نظریه‌هایی همچون «پایان تاریخ» فوکویاما در نهایت به این نتیجه می‌رسند که همه‌ی مارکسیست‌ها، استالینیست هستند.

آخرین نکته در سؤال شما واقعاً مهم است. یکی از دشوارترین موضوعات، سازمان‌دهی برای تحقق عدالت اجتماعی و مقابله با امپریالیسم در منطقه است. بله، بعضی می‌توانند امپریالیسم‌ستیزی مارکسیستی منطقه را با امپریالیسم‌ستیزی اسلام‌گرایانه یک‌کاسه کنند و بگویند این دو در نهایت امپریالیسم‌ستیزند. اما تفاوت بزرگی میان این دو وجود دارد.

مارکسیست‌ها در مورد امپریالیسم تحلیل پیچیده‌ای دارند. اسلام‌گرایان امپریالیسم را صرفاً ایدئولوژی‌ای می‌دانند که اسلام و دین را هدف قرار می‌دهد. در بهترین حالت، آنها از اهداف اقتصادی امپریالیسم آگاه‌اند اما تمرکز بر توطئه‌های امپریالیسم، ورودی اشتباهی برای مبارزه با امپریالیسم است.

تفاوت و دیگر چالش اصلی در منطقه، این است که رژیم‌های خاصی مانند حکومت ایران و بسیاری از کشورهای عربی، از ضدیت با امپریالیسم برای سرکوب مخالفان استفاده می‌کنند. در این حکومت‌ها، امپریالیسم‌ستیزی به‌معنی توجیه خودکامگی و اقتدارگرایی است. بسیاری از مارکسیست‌های منتقد و واقعی از این امر آگاه‌اند و راه خود را از شبه‌چپ‌گرایی که با رژیم‌های ضد امپریالیستی مانند بشار اسد در سوریه متحد می‌شوند، جدا می‌کنند. رژیم اسد در واقع در بسیاری از موارد با امپریالیسم هم‌دست بوده است. شبه‌چپ در مورد حکومت وحشتناک استبدادی او چیزی نمی‌گوید. همچنین، همان‌طور که در مصر دیدیم، هنگامی که اخوان المسلمین به قدرت رسید، با صندوق بین‌المللی پول در ارتباط تنگاتنگ بود و با ایالات متحده معامله کرد. مُرسی نامه‌ای معروف به رئیس‌جمهور اسرائیل در آن زمان فرستاد و او را «دوست من» خطاب کرد. اخوان المسلمین هرگز واقعاً امپریالیسم‌ستیز نبود.

ضدیت با امپریالیسم بدون دموکراسی نمی‌تواند وجود داشته باشد. به‌نظرم چپ‌گرایان سوسیالیست باید از اسلام‌گرایان به‌اصطلاح ضد امپریالیست (اگر اساساً وجود داشته باشند) و از شبه‌چپی که می‌گویند ضد

امپریالیست است اما در واقع کور و فقط منتقد ایالات متحده است و از رژیم‌های جنایتکار مستبدی که گفتمان ضد امپریالیستی را به کار می‌گیرند، دور شوند.

اصولاً به نظر شما مارکسیسم در خاورمیانه و مصر باید چه موضعی در برابر اسلام‌گرایان داشته باشد؟ چگونه می‌توان اسلام‌گرایی را از منظری مارکسیستی تحلیل کرد؟

این شاید سخت‌ترین سؤال باشد و به تحقیقات فراوانی نیاز دارد. اگر از چند مارکسیست مصری درباره‌ی اسلام‌گرایان سؤال کنیم، بلافاصله بحث وجدال درمی‌گیرد.

به یاد داشته باشید که مارکسیست‌های خاورمیانه، حتی در یک کشور، بسیار متنوع‌اند. مواضع آنها در مورد اسلام‌گرایان بسیار متفاوت است.

پاسخ ساده به قسمت اول پرسش شما این است که مارکسیست‌ها وقتی تحت‌تعقیب دولت‌اند، باید برای آزادی بیان و حتی داشتن حق سازمان‌دهی با اسلام‌گرایان همبستگی داشته باشند. اگر دو دهه‌ی پیش از من می‌پرسیدید که آیا سوسیالیست‌ها می‌توانند با اسلام‌گرایان ائتلاف کنند، پاسخ مثبت بود. البته اجازه دهید که اصطلاح اسلام‌گرایان میان‌رو، و نه جهادی‌ها، را به کار ببریم. در آن زمان، حتی با پیشنهاد کریس هارمن نویسنده‌ی مارکسیست و فعال سیاسی و عضو کمیته‌ی مرکزی، (Chris Harman) (2009-1942) «حزب سوسیالیست کارگری» بریتانیا، مبنی بر اینکه «با اسلام‌گرایان گاهی، با دولت هرگز» موافقت می‌کردم – البته تنها مشروط به اینکه یک جبهه‌ی متحد به‌معنای موردنظر تروتسکی می‌بود، به‌معنای اتحادی موقت برای دستیابی به هدف مشترک و در عین حفظ نگرش انتقادی و آرمان‌های جداگانه‌ی خود.

اگر امروز از من بپرسید، به‌روشنی می‌گویم نه! من هیچ اعتقادی به اکثر اسلام‌گرایان سیاسی و نیت دموکراتیک آنها ندارم. اما از صمیم قلب از حقوق آنها دفاع می‌کنم و بلاهایی را که امروز دولت و رژیم نظامی بر سر آنها می‌آورد، افشا می‌کنم. شاید بدانید که من سوسیالیست هستم، جامعه‌شناسی می‌خوانم و تدریس می‌کنم. من به‌عنوان یک جامعه‌شناس نمی‌توانم گروه‌های سیاسی یا اجتماعی را یکی کنم و سلسله‌مراتب یا پیش‌زمینه‌ی طبقاتی یا مسائل جنسیتی و غیره را نادیده بگیرم. اما درک برخی از گروه‌ها، حتی برای متخصصانی که آنها را مطالعه می‌کنند، واقعاً دشوار است. برای مثال، اخوان‌المسلمین عوام‌فریبانه و منسجم عمل می‌کند، حتی اگر بر اساس سلسله‌مراتب طبقاتی و اجتماعی و غیره تقسیم شده باشد. این واقعاً گیج‌کننده است. وقتی در سال 2012 برای تحقیقی با اعضای اخوان‌المسلمین در شهرها و استان‌های مختلف مصاحبه می‌کردم، جواب‌های تقریباً یکسانی به سوالاتم می‌دادند، کلمه‌به‌کلمه. این واقعاً چالش‌برانگیز است.

قسمت دوم سؤال اما پیچیده‌تر است. بگذارید این موضوع را ساده بیان کنیم. من می‌گویم که موضع‌گیری‌های چپ قدیمی استالینیست سوسیالیست (استفاده از کلمه‌ی سوسیالیست کنار استالینیست واقعاً خنده‌دار است) در مورد اسلام‌گرایان واقعاً سطحی است و به‌نظرم آنها فاقد تحلیل طبقاتی هستند. بسیاری از گروه‌های سوسیالیست مصری از سال 1980 به بعد، تحلیل‌های ماتریالیستی بهتری درباره‌ی اسلام‌گرایان ارائه کرده‌اند.

ارتش از اسلام‌گرایان برای دامن‌زدن به تنش‌های فرقه‌ای حمایت کرد تا انگیزه‌ی انقلابی را نابود کند.

باید بگویم که تحلیل بسیاری از مارکسیست‌ها درباره‌ی دین، دوپهلوی و به‌نظرم کم‌عمق است. تصورشان این است که مارکسیست‌ها باید با دین دشمنی بورزند. این دقیق نیست. من واقعاً نمی‌توانم در مورد این سؤال

عدالت را رعایت کنم چون فرصت بیشتری می‌طلبد. مقاله‌ای طولانی نوشته‌ام که رفقای در لبنان آن را در منتشر کردند. در آن مقاله استدلال کرده‌ام که (Permanent Revolution) **مجله‌ی انقلاب دائمی** به‌عنوان مارکسیست باید از لیبرال‌ها و سکولارهای چپ که از نظریه‌پردازان سیاسی اروپا و تاریخ تقلید می‌کنند و نیز از گرایش‌های سکولاریستی استبدادی فعلی که هیچ ارتباطی با تفکر ماتریالیستی انقلابی ندارند، فاصله بگیریم. پیشنهاد کردم که باید سکولاریسم انقلابی را پرورش دهیم

در پایان آن مقاله، موارد زیر را مطرح کردم

: سکولاریسم انقلابی در موارد زیر با سکولاریسم لیبرال متفاوت است

1- سکولاریسم انقلابی، مخالف سرمایه‌داری است. به این معنی که هدف آن برابری اجتماعی است، نه فقط برابری قانونی.

به‌دنبال حمایت از اقلیت‌ها علیه امپریالیسم است و مداخلات امپریالیستی را نمی‌پذیرد -2

3- مبتنی بر مبارزه است نه تبلیغ و نه فقط گفت‌وگو نظری و عقلی. این لزوماً از طرف کسی اعطاشدنی نیست و مبتنی بر درک خواسته‌های اقلیت‌های مذهبی است، در حالی که آنها را به عدالت اجتماعی و مفهوم طبقه پیوند می‌دهد.

هدفش تلاش برای گردآوری مصادیق آزادی‌خواهی اقلیت‌ها است، بی‌آنکه در این‌باره استثنایی قائل شود -4

5- سرانجام، اگر اسلام‌گرایان سیاسی در معرض ستم نظامیان و سرمایه‌داری قرار بگیرند، دفاع از آنان را لازم می‌شمارد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سکولاریسم انقلابی این است که مخالف پرستش هرگونه ایده‌ی انتزاعی است زیرا بر اساس آن، مبارزه برای آزادی از فرقه‌گرایی و سرمایه‌داری توأمان است. بنابراین، اگر سکولاریسم انقلابی مبتنی بر نفرت (مانند مورد سارکوزی و آزار و اذیت زنان محجبه) یا تفکری انتزاعی مبتنی بر تحقیر دین‌داران (مانند بعضی لیبرال‌های مصر) باشد، می‌تواند علیه خود سکولاریسم عمل کند

حقوق واقعی شهروندی باید در مبارزه به دست آید و نخبگان حاکم هرگز برای اعطای آن پیش‌قدم نمی‌شوند. سکولاریسم انقلابی اساساً درک عمیق مارکسیسم به‌عنوان پروژه‌ای برای رهایی انسان است و نه در پی تحقق مفاهیمی انتزاعی همچون سکولاریسم و خداناباوری. هدف اصلی و اساسی مارکسیسم انقلابی، رهایی از انواع بی‌عدالتی‌ها از طریق مبارزه‌ی کارگران، فقرا و انواع مستضعفان فقیر است، در حالی که سرمایه‌داری مهم‌ترین عامل فرقه‌گرایی و مدافع ذی‌نفعان آن است.

البته نباید از یاد برد که من در شرایطی دارم درباره‌ی مصر حرف می‌زنم که اسلام‌گرایان در قدرت نیستند. اگر آنها قدرت را در دست بگیرند، داستان متفاوت خواهد بود و چیزهای زیادی برای گفتن وجود خواهد داشت

در مصر کنونی آثار کدام متفکران چپ‌گرا بیشتر خوانده و ترجمه می‌شود؟ آیا متون اصلی سنت مارکسیسم به عربی ترجمه شده است؟ روشن‌فکران مطرح چپ‌گرا در مصر چه کسانی هستند؟

همه‌ی کتاب‌های اصلی مارکسیستی به عربی ترجمه شده‌اند و بسیاری از آنها ترجمه‌های مختلفی دارند. اکثر رفقای که می‌شناسم بخش‌هایی از سرمایه و دیگر نوشته‌های اصلی مارکس و لنین، متونی درباره‌ی انقلاب روسیه، آلمان و چیزهای دیگر را خوانده‌اند. ترجمه‌های مختلفی از **دفترهای زندان گرامشی** وجود دارد. من

نمی‌توانم فهرستی از کتاب‌های موجود ارائه دهم اما بسیاری از چیزهایی که می‌توانید تصور کنید در دسترس است و بسیاری از آنها خوانده شده‌اند. البته گاهی نسل‌های قدیمی بیش از سازمان‌دهی، کتاب می‌خوانند.

این‌که چه‌کسی در بین چپ‌ها برجسته است، خیلی زیاد پرسیده می‌شود. به‌نظرم هر نسل یا گروهی روشن‌فکر خودش را دارد. این شاید نیازمند مصاحبه‌ای طولانی و جداگانه در آینده باشد

وضعیت کنونی چپ در مصر چگونه است؟ نقش چپ در بهار عربی چه بود و چرا بعد از سقوط حسنی مبارک چپ‌های مصری نتوانستند گزینه‌ای ارائه دهند و فضای سیاسی را به دست بگیرند؟

سازمان سوسیالیست‌های انقلابی و جریان نوسازی سوسیالیست، بودم. بحث بر سر ماهیت انقلاب، پرتنش بود. درباره‌ی ماهیت انقلاب اختلاف‌نظرهایی وجود داشت. به زبان ساده، سازمان سوسیالیست‌های انقلابی، انقلاب را دارای شانس زیادی برای تبدیل‌شدن به یک انقلاب سوسیالیستی می‌دانست یا، در بهترین حالت، مخالف ائتلاف‌های گسترده برای انقلاب بود.

مطمئن نیستم که منظور شما را فهمیده باشم. چپ‌ها حضور دارند. ما فقط یک حزب سوسیالیست رسمی داریم - حزب «اتحاد خلق سوسیالیست» - که مایل‌ام به‌اختصار به گذشته‌ی آن اشاره کنم. حزب اتحاد خلق سوسیالیست بعد از انقلاب شکل گرفت. این تنها حزبی است که من آن را سوسیالیست می‌دانم. حزبی که به‌طور رسمی وجود دارد، بر اساس قانون احزاب سیاسی تشکیل شده و دولت آن را به رسمیت شناخته است. چند حزب دیگر ادعا می‌کنند که وجود دارند و تحت نام احزاب قدیمی مانند حزب کمونیست مصر و احزاب سوسیالیست مصر فعالیت می‌کنند اما در کل بیش از چندصد نفر عضو ندارند. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، حزب دیگری وجود دارد که در سال 1976 تحت رهبری سادات در زمانی که تصمیم به ایجاد ظاهری دموکراتیک گرفت، تشکیل شد. این حزب چتری برای چپ‌گرایان مصر بود و برای مدتی، شاید تا اواخر دهه‌ی 1980، حزبی جدی حساب می‌شد. پس از آن، به‌ویژه پس از نبرد ستیزه‌جویان دولت با جهادی‌های اسلامی و خشونت در دهه‌ی 1990، به دست‌نشانده‌ی تمام‌عیار دولت تبدیل شد. حزب دیگری هم به نام «ناصریست دموکراتیک عرب» وجود دارد که در سال 1992 تأسیس شد. این حزب بوروکراتیک است و من آن را سوسیالیست نمی‌دانم. یک حزب ناصریست رادیکال‌تر به نام «کرامت» نیز وجود دارد که هنوز رسمی نیست اما به‌نوعی بیش از حزب ناصریست منتقد دولت است. با این حال، ناصریست‌بودن به این معنا است که آنها با دموکراسی سوسیالیستی از بالا به پایین یا ناصر یا مشکلات ساختاری در ارتش و دولت مخالفتی ندارند.

حزب دیگر، حزب «سوسیالیست دموکرات» است که پس از انقلاب تشکیل شد. همان‌طور که از نام آن پیدا است، این حزب انقلابی نیست بلکه سوسیالیست دموکراتیک است. بسیاری از لیبرال‌ها عضو آن بودند و موضع‌گیری جنجالی در مورد دولت و ارتش داشتند

ضمناً بعضی از اعضای برجسته‌ی حزب کمونیست مصر هر سال به چین می‌روند و در کنفرانس سالانه‌ی حزب کمونیست چین شرکت می‌کنند. بعد به مصر می‌آیند و می‌گویند ما به ملاقات هم‌زمان خود در چین رفته‌ایم. من نمی‌دانم اکنون کدام سوسیالیستی روی زمین هنوز می‌تواند معتقد باشد که چین با کمونیسم ارتباط دارد؟ چین دولتی بوروکراتیک، سرمایه‌دار و نئولیبرال است و فقط ظاهری کمونیستی دارد. وقتی تصاویر آنها را در صفحات فیس‌بوکشان می‌بینم، می‌خندم. حزب مهم دیگر، «نان و آزادی» است. این حزب واقعاً سوسیالیست است. در حال شکل‌گیری است، به این معنی که به اندازه‌ی کافی عضو ندارد و شرایط

بوروکراتیک برای تشکیل و به رسمیت شناخته شدن از سوی دولت را برآورده نمی‌کند. فکر می‌کنم که حداقل باید پنج‌هزار عضو در ده استان داشته باشد تا به حد نصاب برسد.

دیگر احزاب سوسیالیست گروه‌هایی کوچک‌اند. گروه اصلی، «گروه سوسیالیست انقلابی» است. این یک گروه تروتسکیست جدید است که به ایده‌های انقلاب دائمی تروتسکی معتقد است و اتحاد جماهیر شوروی را نه تنها استالینی بلکه نوعی رژیم سرمایه‌داری دولتی می‌داند. آنها مشابه و به نوعی خواهرخوانده‌ی حزب «کارگران سوسیالیست» در بریتانیا به شمار می‌روند. من سال‌ها عضو و نزدیک به آنها بودم. این گروه که «سوسیالیست‌های انقلابی» نام دارد، یکی از مهم‌ترین سازمان‌هایی بود که راه را برای انقلاب هموار کرد. آنها و دیگر سوسیالیست‌های رادیکال در زمان انقلاب نقش مهمی در برقراری رابطه میان میدان تحریر و طبقات کارگر داشتند و نقش مؤثری در سازمان‌دهی کمیته‌های بسیار مهم محلی ایفا کردند.

اما یکی از مهم‌ترین مشکلات ساده‌انگارانه‌ی انقلاب این بود که رژیم را فقط در شمایل مبارک تصور می‌کرد. گذشته از این، انقلاب مبتنی بر ائتلافی میان طبقه‌ای بود. این بدان معنی است که همه‌ی طبقات، از جمله بخش‌های بزرگی از طبقه‌ی سرمایه‌دار مصر، همدل بودند و از انقلاب برای پایان دادن به برنامه‌ی جانیشینی جمال مبارک، فرزند حسنی مبارک، و عمدتاً برای خاتمه‌ی انحصار اقتصادی مبارک حمایت می‌کردند. اما پس از برکناری مبارک، طبقات بالا و متوسط با هرگونه تغییر بیشتر به شدت مخالفت کردند. بسیاری از آنها مقامی نظامی داشتند. هرچند سوسیالیست‌های انقلابی در ارائه‌ی تحلیل درباره‌ی ارتش عقب بودند اما باز از همه جلوتر بودند. در اواخر فوریه‌ی 2011، آنها اولین گروهی بودند که ارتش را رهبر ضد انقلاب در مصر خواندند.

سؤال مهم این است که چرا پس از عزل حسنی مبارک، جنبش چپ سوسیالیست مصر کنترل سیاست را در دست نگرفت؟

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، ارتش مسئولیت این کار را به دست گرفت و علیه هر جریانی که پس از برکناری مبارک به اعتراض خود ادامه داد، تبلیغات شریانه‌ای را آغاز کرد و هزاران جوان را به زندان‌های نظامی فرستاد. با گذشت زمان، همراهی مردم با انقلاب تا حدودی کمتر شد. طبقه‌ی متوسط و طبقات سرمایه‌دار هم در کنار ارتش قرار گرفتند.

بسیاری از روایت‌های ساده‌انگارانه حاکی از آن است که سوسیالیست‌ها و انقلابیون برای تشکیلات اهمیتی قائل نبودند و به اعتراض در خیابان‌ها ادامه دادند. این درست نیست. بسیاری از آنها به احزاب پیوستند، مانند «حزب سوسیال‌دموکرات» و «حزب اتحاد مردمی». در اولین انتخابات پارلمانی که اسلام‌گرایان اکثریت کرسی‌ها را از آن خود کردند، ائتلافی از جوانان انقلابی به نام «انقلاب ادامه دارد»، کرسی‌هایی را به دست آورد. اما اسلام‌گرایان در سازمان‌دهی انتخاباتی بهتر عمل کردند. ارتش از اسلام‌گرایان برای دامن زدن به تنش‌های فرقه‌ای حمایت کرد تا انگیزه‌ی انقلابی را نابود کند.

باید ببینیم که هدفمندترین گروه‌های سازمان‌یافته پس از انقلاب در زمان حکومت‌های متوالی ارتش، سپس یک دوره‌ی کوتاه از قدرت مشترک بین اخوان المسلمین و ارتش و سپس بازگشت به حکومت نظامیان کدام گروه‌ها هستند. از جمله هدفمندترین گروه‌های سازمان‌یافته، سوسیالیست‌های انقلابی و جنبش «جوانان ششم آوریل» بودند. دومی با گرایش چپ لیبرال در سال 2008 شکل گرفت. اکنون حداقل سه رهبر ارشد سوسیالیست‌های انقلابی در زندان هستند.

نمی‌خواهم بگویم که سوسیالیست‌های انقلابی اشتباه نکردند. شاید برداشت آنها از ارتش در آغاز بسیار ساده‌لوحانه بود یا شاید در طول انقلاب بیش از حد خوش‌بین بودند. اما سرعت وقایع هم بسیار زیاد بود.

جالب است که سیاست‌زدگی عظیم و احساسات سوسیالیستی غلیظی در خیابان جریان داشت. عدالت اجتماعی یکی از اصلی‌ترین شعارهای انقلاب بود. میلیون‌ها نفر با احساساتی سوسیالیستی بدون هیچ تشکلی در خیابان‌ها بودند.

سوسیالیست‌های انقلابی و دیگران سعی کردند که آنان را سازمان‌دهی کنند. حزب اتحاد خلق سوسیالیست موفق بود چون بر اساس روش موفق جذب نیرو بنا نهاده شده بود، آزمایشی که پس از کودتا متوقف شد. البته این حزب هنوز وجود دارد و از اعتبار بالایی برخوردار است.

در جریان انقلاب 2011 نه از روز اول اما پس از ده روز از آغاز انقلاب در مصر بودم. در آن دوران هیجان‌انگیز، شاهد برگزاری جلسات متعددی بین دو جناح اصلی سوسیالیست در آن زمان، سازمان سوسیالیست‌های انقلابی و جریان نوسازی سوسیالیست، بودم. بحث بر سر ماهیت انقلاب، پرتنش بود. درباره‌ی ماهیت انقلاب اختلاف‌نظرهایی وجود داشت. به زبان ساده، سازمان سوسیالیست‌های انقلابی، انقلاب را دارای شانس زیادی برای تبدیل‌شدن به یک انقلاب سوسیالیستی می‌دانست یا، در بهترین حالت، مخالف ائتلاف‌های گسترده برای انقلاب بود. آنها با این ایده مخالف بودند که باید یک حزب سوسیالیست عمومی وجود داشته باشد تا همه‌ی سوسیالیست‌ها، اعم از انقلابی و دموکراتیک، را متحد کند زیرا به این نتیجه رسیده بودند که یک حزب کوچک متشکل از سوسیالیست‌های انقلابی کارآمدتر است. افرادی از جریان نوسازی سوسیالیستی می‌گفتند که این انقلاب، عمدتاً سیاسی است اما مطالبات اقتصادی و اجتماعی هم دارد و تنها در خلال مباحث مبارزاتی و انقلابی است که می‌توان ایده‌ها را پرورش داد. آنها معتقد بودند که در آن موقعیت بیش از هر چیز، یک حزب گسترده‌ی سوسیالیست لازم است. یکی دیگر از مهم‌ترین موضوعات مناقشه‌انگیز بین سازمان انقلابی سوسیالیست و جریان نوسازی سوسیالیست، نه‌تنها بزرگی یا کوچک‌بودن حزب سوسیالیست پیشنهادی بلکه این بود که آیا ممکن است این حزب شامل افرادی باشد که از حزب چپ‌گرای تاگامو استعفا داده‌اند یا نه. تاگامو نزدیک به رژیم و دست‌نشانده‌ی دستگاه‌های امنیتی بود.

حزب بزرگی به نام حزب اتحاد خلق سوسیالیست تأسیس شد. این حزب شامل برخی از افراد مستعفی و رفقای بود که از جریان‌های نوین سوسیالیستی به آن پیوستند. من در مجمع تأسیس آن حضور داشتم و شاهد بحث‌ها بودم و دیدم که سوسیالیست‌ها مجبورند برای همه‌چیز مبارزه کنند.

حزب اتحاد خلق سوسیالیست پس از انقلاب تا حدی فعال و محبوب بود. هنوز هم وجود دارد. در جریان کودتای نظامی بعضی از رهبران منتسب به جریان نوسازی سوسیالیستی که در گذشته به حزب چپ‌گرای تاگامو تعلق و با کودتا و ارتش همدلی داشتند، حزب را ترک کردند.

آیا به نظر شما عناصر اصلی اندیشه‌ی مارکس برای تحلیل جامعه‌ای مانند مصر راه‌گشا است؟ مثلاً تحلیل طبقاتی و مفهوم نبرد طبقاتی آیا تضادهای سیاسی امروز جامعه‌ی مصر را توضیح می‌دهد؟ به نظر شما نظریه‌ی مارکسیسم توانایی تحلیل اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی مصر را دارد؟

نمی‌دانم منظور شما از معضل در جامعه‌ی مصر چیست. اگر احتمالاً منظورتان رژیم نظامی یا فقیرتر شدن بخش‌های بیشتری از جمعیت یا تغییر این فرض غلط است که ما چاره‌ای نداریم جز انتخاب فاشیسم نظامی یا اسلام فاشیستی، بله، کاملاً معتقدم که تحلیل‌های مارکسیستی بسیار مهم هستند و می‌توانند به توضیح و همچنین ارائه‌ی پاسخ کمک کنند. اما مسلماً ما به این سؤال برمی‌گردیم که منظورمان از مارکسیسم چیست؟

بگذارید بگویم که ما در مورد تفکر انقلابی خاصی صحبت می‌کنیم که از مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی شروع می‌شود و شامل رزا لوکزامبورگ و آنتونیو گرامشی به‌عنوان برخی از چهره‌های مهم انقلابی می‌شود. بعضی هنوز فکر می‌کنند که استالینسم عاملی انقلابی در مصر بود.

باید دانست که تناقض اصلی اقتصادی و سیاسی در مصر، حول رابطه‌ی نظامیان با اقتصاد و بازرگانی می‌چرخد و این‌که چگونه هر دو، دیدگاه‌ها و منافع متفاوتی در اقتصاد نئولیبرال دارند و با سرمایه‌های منطقه‌ای و جهانی گره خورده‌اند. همیشه بین این اردوگاه‌ها تنش وجود دارد. تنش آنها حاد نیست. به راحتی می‌توان گفت که ما در یک برهه‌ی فاشیستی نئولیبرال یا پوپولیستی و شاید نوعی ضد انقلاب جهانی زندگی می‌کنیم اما در عین حال تشنه‌ی عدالت، جنبش‌ها و همبستگی‌ها هستیم، نه فقط در مصر. بسیاری از سوسیالیست‌های انقلابی و حتی بعضی از سوسیالیست‌های دموکرات بهترین تحلیل‌ها را در مورد این مسائل ارائه کرده‌اند. آنها ده‌ها سال است که روی موضوع سازمان‌دهی کار می‌کنند. مسئله این نیست که تجزیه و تحلیل چقدر مفید و لازم است. مسئله اصلی، چگونگی تعامل و دسترسی به طبقات کارگر و اقلیت‌ها، تحلیل و بعد پالایش آن است، آن‌هم در شرایطی که از زمان به قدرت رسیدن رسمی عبدالفتاح سیسی در سال 2014، سیاست‌ورزی در مصر ممنوع شده است.

مسئله‌ی دوم این است که چپ سوسیالیست (من از کلمه‌ی سوسیالیست عمداً استفاده می‌کنم زیرا کلمه‌ی چپ معنی ندارد و در مصر نیز مانند دیگر نقاط به شدت از آن سوءاستفاده می‌شود) نه تنها از طرف اسلام‌گرایان فاشیست طرفدار رژیم بلکه همچنین از طرف چپ‌های افراطی و آنارشیست‌هایی که جز تحلیل‌های خام و غیرواقعی چیزی در چنته ندارند، هدف حمله است.

ما در جهانی نابسامان زندگی می‌کنیم. مسائل مصر از جناح راست جهانی، شکل‌های نئولیبرال حکمرانی و نیز مسائل پیچیده‌ی داخلی جدا نیست. تحلیل‌های طبقاتی ساده‌انگارانه اما سفت و سخت که تغییر ماهیت طبقات کارگر، سازمان‌دهی آنها و پویایی سرمایه‌ی جهانی و نظامی‌گری و تغییر سیاست‌های منطقه‌ای نابسامان را در نظر نمی‌گیرند، کافی و جوابگو نیستند.

بنابر این، پاسخ کوتاه این خواهد بود: بله، سوسیالیست‌ها بهترین تحلیل‌ها را دارند. آنها راه‌حل‌های جایگزین دارند اما فاقد اعتبار و نفوذند و مجبورند که برای اصلاح تحلیل‌های خود فعالیت کنند. به رغم شرایط وخیم امروز مصر، امیدوارم که سوسیالیست‌ها بتوانند فرصت و فضای بیشتری برای سازمان‌دهی پیدا کنند.

یکی از مسائل مهمی که در چپ غربی از سال‌های 1960 مطرح بوده است، دفاع از حقوق گروه‌های تحت ستم بوده است؛ مانند زنان، همجنس‌گرایان، اقلیت‌های مذهبی و غیره. این گروه‌ها لزوماً در طبقه‌ی کارگر نمی‌گنجیدند و چپ‌ها نمی‌توانستند با نظریه‌های کلاسیک مارکسیستی وضعیت آنها را بفهمند و از حقوقشان دفاع کنند. از این نظر در دهه‌های اخیر، چپ مصر چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است؟ آیا این موضوعات از اهداف فعالان و روشن‌فکران چپ مصری هست؟

این واقعاً سؤال مهمی است که پاسخ‌های زیادی برایش وجود دارد.

بله، تغییرات زیادی رخ داده است. من از بحث‌ها به‌طور عمده از اواسط دهه‌ی 1990 آگاه هستم. در سال 2004 مصر را ترک کردم اما هنوز به محافل سوسیالیست نزدیک‌ام.

بحث‌های قدیمی درباره‌ی اولویت طبقه‌ی اجتماعی هنوز وجود دارد. برای مثال، «تعامل‌پذیری» اصطلاحی است که عمدتاً فعالان فمینیست و سازمان‌های حقوق فمینیستی و جنسیتی به کار می‌برند اما در گروه‌های

سوسیالیست چنین نیست. بسیاری از رفقای فمینیست سوسیالیست هنوز در سازمان‌های سوسیالیست، به شدت کار می‌کنند.

در اکثر احزاب سوسیالیست و کمونیست، رهبری بر عهده‌ی مردان بود. در دهه‌ی 1980، اوضاع کمی تغییر کرد. در گروه‌های انقلابی سوسیالیستی و سازمان‌هایی که با آنها در ارتباط بوده‌ام، در سطح رهبری زنانی وجود دارند. عزیزترین دوست من، دینا گامیل که چند ماه پیش درگذشت، چند بار سمت رهبری داشت و سردبیر بسیاری از نشریات سوسیالیستی، اعم از عمومی و زیرزمینی، بود. باید بگویم که سوسیالیست‌های زن از مدت‌ها قبل در معرض تهدید از سوی قدرت بوده‌اند، حتی قبل از ناصر در دهه‌ی 1950 و بعد از آن. در زمان پادشاه و همچنین ناصر، سوسیالیست‌های زن نقش مهمی در سازمان‌های سوسیالیستی داشتند و بسیاری از آنها برای مدتی طولانی در بازداشت بودند.

از دهه‌ی 1990 نیز در گروه‌های مدافع حقوق بشر کار کردم. اکثر این گروه‌ها چندان تمایلی به فعالیت در مورد تبعیض علیه مسیحیان و بهائی‌ها نداشتند. آنها در مورد مسائل جنسیتی کار می‌کردند اما با کار درباره‌ی اقلیت‌های جنسیتی میانه‌ای نداشتند. اما روزنامه‌های سوسیالیست درباره‌ی این موضوعات می‌نوشتند.

ایجاد گفتمان حقوقی و جنبش‌های جدید سوسیالیستی پس از سال 1968 از جمله عوامل مُشَوِّق بوده‌اند. اما چپ قدیمی‌ای که هنوز در مصر وجود دارد، همیشه بدبین بوده و گفتمان حقوقی را صرفاً مغایر با طبقه می‌دانسته است. چپ قدیمی واقعاً به طبقه اعتقادی ندارد اما کمی صحبت در این باره کافی است تا هر صدایی را که دوست ندارند، ساکت کنند.

بله، حمایت کامل از گروه‌های ستم‌دیده، از دل‌مشغولی‌های روشن‌فکران و فعالان مصری است اما نه همه‌ی آنها، شاید اقلیتی. اوضاع همیشه در حال تغییر است. برای مثال، اکنون صداها‌ی ارتجاعی و فاشیستی بلندترند زیرا ارتش همه‌چیز را کنترل می‌کند و یأس و ناامیدی حاکم شده است. در این زمینه، خصومت با اقلیت مظلوم بسیار مشهود است و قربانی‌نکوهی در حال تبدیل‌شدن به فرهنگ و الگو است.

اخیراً در موردی غم‌انگیز، یک فعال کوئیر فمینیست سوسیالیست مصری در تبعید در کانادا خودکشی کرد. او پس از بالابردن پرچم رنگین‌کمانی در یک کنسرت در قاهره در سال 2017، دستگیر و شکنجه شد. او یکی از رفقا و عضوی از محافل چپ در مصر و عضو حزب سوسیالیست نان و آزادی بود. من از جزئیات اطلاع ندارم. داستان‌های مختلفی راجع به این پرونده شنیده‌ام، از جمله اینکه او قبل از ترک مصر، از حمایت کافی رفقا برخوردار نبود. دیگرانی هم چیزهای برعکس گفته‌اند. بر اساس تجربه‌های خودم می‌توانم بگویم که گروه‌های سوسیالیستی که دست‌کم در دو دهه و نیم گذشته شناخته‌ام، در مورد مسائل اقلیت‌های جنسیتی و همجنس‌گرایی بحث می‌کنند و ما مقالات زیادی را درباره‌ی این موضوعات منتشر کرده‌ایم.

اما هنوز راهی طولانی در پیش داریم.

سایت آسو